

نگاهی تطبیقی به آثار مشاهیر ایران در ادبیات عرب

سیدحسین موسوی نژاد*

تاریخ دریافت: ۹۳/۲/۸

فریبرز حسینجانزاده**

تاریخ پذیرش: ۹۳/۴/۵

چکیده

در این مقاله بنا داریم مشاهیر ایران در ابیات عرب را معرفی کنیم. برای این مهم به بررسی ادوار تاریخ ادبیات پرداختیم و روشن شد که سهم ایرانیان در تبلور ادبیات عربی چشمگیر است. اسلام با ورود به ایران طرفدارانی پیدا کرد، و اختلاط اعراب با ایرانیان باعث شد تا فرهنگ دو کشور بر یکدیگر تأثیر بگذارد. این تأثیر در دوره اموی کم‌رنگ‌تر است چون حکومت اموی همواره نژاد عرب را بر غیر عرب به خصوص ایرانیان ترجیح می‌داد و همین باعث شد که ایرانیان کم‌تر در این دوره وارد حوزه ادبی شوند. ولی اختلاط شدید و رفعت مقام ایرانیان در دوره عباسی در ظهور چهره‌های مذهبی، ادبی و علمی سهم شایسته‌ای دارد. در این مقاله با برخی مشاهیر که بیش‌تر چهره‌های ادبی هستند آشنا می‌شویم و با نگاهی تطبیقی به بررسی آثار آن‌ها می‌پردازیم.

کلیدواژگان: اعراب، ایرانیان، شعرا، اموی، عباسی، ادبیات عرب.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

مقدمه

با حمله اعراب به ایران موج جدیدی پدید آمد، اقشار متوسط مردم ایران که از فشارهای دولت ساسانی به ستوه آمده بودند، به دین مبین اسلام گرویده و زمینه سقوط ساسانیان فراهم آمد. با نگاهی تاریخی مشخص شد که در دوره اموی ایرانیان زیاد مطرح نبودند و همواره مورد تحقیر بودند.

با این وجود افرادی هم چون *زیاد اعجم* و *خانواده نسائی* وارد ادب عربی شدند و از خود آثاری ادبی به زبان عربی به جای گذاشتند. افرادی هم مانند *ثابت قطنه* که امیر خراسان بود، در ادب عربی درخشیدند ولی چون اصل و ریشه عرب دارند، از محور بحث ما خارج شدند. هم‌چنین از آنجا که دامنه بحث گسترده بود، از بین مشاهیر، بررسی احوال شعرا و ادبا مورد توجه قرار گرفت و با نگاهی تطبیقی به موضوع پرداختیم.

باید اذعان کرد که در دوره عباسی، بیش از همه ادوار تاریخی، شاهد رشد و بالندگی ایرانیان هستیم، چون حکومت عباسیان، توسط ایرانیان و با مجاهدت آنان پیروز شد، و حاکمان عباسی از ایرانیان در دستگاه حکومتی استفاده زیادی کردند؛ همین مسأله باعث رشد و بالندگی ایرانیان شد که در ادامه به موضوع می‌پردازیم.

حمله اعراب به ایران

اگر بخواهیم پیشینه حمله اعراب به ایران و سایر بلاد را بررسی کنیم لازم است به نقطه آغازین آن برگردیم. در سال یازدهم هجری که سال رحلت رسول اکرم (ص) است، اجرای نقشه نشر آیین اسلام در خارج از عربستان آغاز شده بود. بعد از رحلت پیامبر (ص) هر چند اختلاف داخلی شدیدی در عربستان شروع شد، ولی به سرعت از میان رفت و حکومت اسلامی قدرت بسیار یافت چنانکه توانست نقشه‌ای را که اواخر حیات حضرت رسول برای تسخیر نواحی غیر عربی آغاز شده بود اجرا کند و دسته‌ای از مجاهدان را به سوی روم و ایران روانه سازد. لازم به ذکر است که دو امپراطوری روم شرقی و ایران در این ایام بر اثر جنگ‌های طولانی و مشکلات دچار ضعف شدیدی گردیده و عوامل انحطاط و شکست آن‌ها فراهم شده بود.

اما بر عکس چند عامل، اعراب را در این حملات یاری می‌کرد که از مهم‌ترین آن‌ها می‌توان به وحدت کلمه، تنگی معیشت، تعالیم اسلامی، انضباط و روحیه قوی، مهارت در سواری، و چند عامل دیگر اشاره کرد.

این اسباب و علل وقتی با هم گرد آمدند، پیروزی مسلمین را در جنگ‌های مختلف، ممکن ساخت چنان که در ده سال و اندی از خلافت عمر توانستند شام و فلسطین و مصر و قسمتی از ایران را فتح کنند و این فتوحات در عهد خلافت عثمان و در دوره بنی‌امیه نیز هم‌چنان ادامه یافت.

پیشرفت مسلمین در ایران با جنگ‌های بزرگ قادسیه (سال ۱۴ هجری) به سرداری سعد بن ابی‌وقاص و رستم فرخزاد و جنگ نهاوند معروف به فتح الفتوح در سال ۲۱ هجری به سرداری نعمان و فیروزان و چندین جنگ کوچک دیگر برای فتح بلاد و نواحی مختلف ایران، کاخ عظیم شاهنشاهی ساسانی را فروریخت (صفا، ۱۳۸۵، ج ۱: ۸).

سیره خلفای اموی

امویان نخست در شام سپس در اندلس خلافت کردند. خلافت‌شان در شام ۹۰ سال به طول انجامید. در ایام خلافت خویش به مسأله عرب و عربیت توجه خاص نمودند و از تقلید و سنن اسلامی بیرون آمدند. خلفای اموی گرایش‌های عربی خود را حفظ کردند، مقام اعراب را برافراشتند و آنان را نفوذ کلمه بخشیدند و کارگزاران دولتی را چون والیان و سرداران سپاه تنها از میان اعراب انتخاب می‌کردند و ملل غیرعرب را تابع آنان می‌خواندند. از این رو موالی - یعنی مسلمانان غیرعرب - سر به مخالفت برداشتند و اندک اندک مردم را به درهم کوبیدن حکومت اموی فراخواندند. اموی‌ها در حفظ فرهنگ عربی کوشیدند، فرزندان‌شان را به بادیه فرستادند تا در آنجا شعر و ادب و لغت بیاموزند و به خصال و سجایای عربیت پرورش یابند و مجالس ادبی بر پا کردند و راویان و ادبا و شعرا را فرامی‌خواندند و به آنان جوایز ارزشمند می‌دادند. در عصر آن‌ها شهرهای بزرگ اسلامی چون کوفه و بصره و مکه و مدینه رشد و وسعت یافتند (الفاخوری، ۱۳۶۸ ش: ۱۶۲).

امویان تعصب قبیله‌ای را زنده کردند و این برنامه از زمان معاویه آغاز شد. همت معاویه این بود که تعصبی را زنده کند که پیامبر(ص) و خلفای او برنابودی آن تلاش کردند، فقط آتش تعصب مدت کوتاهی در زمان خلافت عمر بن عبدالعزیز خاموش گردید. چون تنها از میان خلفای اموی، او به صلاح و تقوی مشهور بود. او با فقها و علمای اهل بیت رسول خدا هم‌نشینی می‌کرد و سنت اموی که در دوره معاویه رایج شده بود و آن سب علی(ع) بود را لغو کرد و فدک را به اهل بیت(ع) برگرداند و به نوشتن حدیث شریف نبوی فرمان داد. او به نشر دعوت اسلامی با حجت و دلیل، اهتمام ورزید و داعیان را به بلاد ماوراءالنهر و شمال آفریقا فرستاد. پس مردم گروه گروه به دین خدا وارد شدند. ولی خلافت او دو سال و پنج ماه بیش‌تر به طول نینجامید و در سال ۱۰۱ هـ مرد یا کشته شد(آذرشب، ۱۳۷۵ ش: ۱۵۲).

ولی بقیه خلفای اموی روش دیگری به‌خصوص در رابطه با غیرعرب‌ها و بالأخص ایرانی‌ها داشتند. معامله عرب دوره اموی با این گروه معامله خواجه با بنده بود. آنان خود را صاحب حق و احسان نسبت به موالی می‌شمردند زیرا معتقد بودند که آنان را از کفر و گمراهی رهانیده‌اند. ظلم و آزار عمال بنی امیه نسبت به موالی خاصه در ایران و ماوراءالنهر به درجه‌ای رسیده بود که گاه به طغیان و شورش علیه آنان منجر می‌شد؛ و نتیجه‌اش جز ایجاد نفاق میان مسلمین چیزی نبود. برخورد ناشایست حکومت اموی با ملل دیگر به‌خصوص ایرانیان باعث شد که نفرت امویان در دل ایرانیان ریشه کند و از هر حرکتی که منجر به سقوط حکومت اموی شود استقبال کنند(صفا، ۱۳۸۵ ش، ج ۱: ۱۹).

شعر در دوره اموی

شعر در این دوره شکوفا شد و شعرا به علت مناقشات سیاسی و درگیری‌های قبیله‌ای زیاد شدند و جریانات شعری مخالف قدرت حاکم و جریان شعرای درباری ظاهر شدند و بساط شعر عربی از خراسان در ناحیه شرقی تا مصر در ناحیه غربی گسترش یافت(آذرشب، ۱۳۷۵: ۱۶۴).

شعر در عهد اموی وسیله‌ای برای نشر محامد و تأیید احزاب سیاسی و گرایش‌های قبیله‌ای گردید.

شاعران شعر را چون سلاحی برای اعتلای شوون حزب خود و فرو کوفتن مخالفان به کار می‌بردند.

خلفا و امرا به شعر توجه خاص کردند و شاعران را مقرب دستگاه خود گردانیدند و برای‌شان مجالس شعرخوانی ترتیب دادند. به سبب فراوان شدن اسباب لهو و طرب، داستان‌های باده گساری و عشرت طلبی در شعر افزون شد و نیز هجاء در عین اینکه بی‌رحمانه‌تر شده بود، شیوع بیش‌تری یافت. به خاطر آشنایی عرب با مسائل مدنی و محیط تازه دینی، خیال‌ها وسعت گرفته بود ولی هم‌چنان با خیال‌های عصر جاهلی سخت پیوسته و از واقعیات حسی فاصله نمی‌گرفت. شعر این دوره از ارزش تاریخی مهمی برخوردار است ما را از اخبار انقلاب دینی و پیامدهای آن و از مقاومت‌ها و فتوحات آگاه می‌کند. نیز از پیشرفت‌های دولت عربی در زمینه‌های نظامات اجتماعی و سیاسی، وضع احزاب و گروه‌ها و فرقه‌های متخاصم و نیز از رواج ثروت و لهو و لعب در بین برخی از طبقات آگاه می‌کند.

ولی باید توجه داشت که به سبب هیجان عاطفه‌ای که مولود عصبیت‌ها و کینه‌هاست این اخبار تا حدی مبالغه‌آمیز می‌باشد (صفا، ۱۳۸۵ ش: ۱۷۰-۱۶۸).

شعرای ایرانی در عصر اموی

یکی از مراکز شعر اموی خراسان می‌باشد. بعد از اینکه مجاهدین مسلمان خراسان را فتح کردند، قبائل عربی به آنجا مهاجرت کردند و بیش‌ترشان از قبایل بصره بودند و همراه خودشان تعصبات قبیله‌ای که بین قبایل تمیم وجود داشت را آوردند. این مسأله منجر به نشاط عظیمی در شعر مدح و هجا در خراسان شد و هم‌چنین شعرای ایرانی مثل زیاد اعجم وارد این میدان شدند. هم‌چنین شعر فتوح در خراسان فعال شد. به‌خصوص بعد از اینکه مسلمانان پیروزی‌های‌شان را در ماوراء النهر به رهبری قتیبه بن مسلم باهلی تحقق بخشیدند (آذرشب، ۱۳۷۵: ۱۶۹). پدیده آشکار در فتح اسلامی ایران، اثرپذیری ایرانی‌ها از دین اسلام می‌باشد پس با حرص شدیدی به یادگیری زبان قرآن روی آوردند؛ و زبان عربی از قرن اول هجری در کنار زبان فارسی قرار گرفت. از مظاهر آن ظهور شعرای ایرانی می‌باشد که شعر عربی سرودند. در این دوره شعرائی هم‌چون

زیاد/اعجم، موسی شهوات، خانواده نسائی و نویسندگانی هم‌چون عبدالمجید نیکو درخشیدند. از آنجا که بررسی زندگی و آثار همه آن‌ها موجب اطاله کلام می‌شود، نمونه‌ای را برای زینت کلام انتخاب و بررسی می‌نمائیم.

زیاد الاعجم

زیاد بن سلیمان/الاعجم شاعری است که در اصفهان به دنیا آمد و همانجا بزرگ شد و به خراسان نقل مکان کرد و در آنجا ساکن شد و همانجا وفات کرد (کحاله، ۱۹۹۳ م، ج ۱: ۷۳۸). از این جهت به او "اعجم" می‌گفتند که کلمات عربی را به لهجه ایرانی ادا می‌کرد و در ترکیبات و اشعار مرتکب لحن می‌شد (صفا، ۱۳۸۵: ۱/۱۹).

بیش‌تر شعر زیاد/اعجم مدح و هجا می‌باشد. گفته شده که او در مدح‌اش صادق نبود بلکه مدح‌اش برای تکسب و درآمد بود، زیرا اگر بخشش ممدوح تأخیر داشت به سرزنش او می‌پرداخت. از ممدوحان‌اش عمر بن عبیدالله معمر التیمی می‌باشد که زیاد قصد او کرد، هنگامی که از طرف مصعب بن زبیر والی فارس بود و او را به خاطر تبریک مقام‌اش مدح گفت. در ضمن مدح‌اش به تمایل زیاد به دشمنان اموی‌ها اشاره می‌کند و می‌گوید:

ابـلـغ اـبـاحـفـص رـسـالـة نـاصـح اـتـت مـن زـیـاد مـسـتـبـیـنـاً کـلامـها

- به اباحفص نامه نصیحت‌کننده‌ای را برسان که از سوی زیاد آمده و سخن‌اش روشن و آشکار است.

اذاخـتـرت ارضـا للمـقـام رضـیـتـها لـنـفـسـی و لـم یثـقـل عـلی مـقـامـها

(آذرشب، ۱۳۷۵: ۲۱۸)

- زمانیکه زمینی را برای اقامت برگزیدی، در درونم به آن راضی شدم و آن اقامت بر من سنگین نبود.

در همین قصیده در مدح عمر بن عبیدالله می‌گوید:

لـقـد کـنت اـدعـوا اللـه فـی السـران اری اـمـور مـعد فـی یـدیک نـظـامـها

- به تحقیق خداوند را می‌خواندم در راز امور متعدد و کاملی که نظام‌یافتن‌اش را در دستان تو می‌بینم.

از مسعود سعد سلمان در این مورد چنین آمده است:

نه بی رضای تو اختر همی کند تأثیر نه بی هوای تو گردون همی کند دوران

(سعد سلمان، ۱۳۶۳ ش: ۳۷۳)

و در جای دیگر مناسب این معنا چنین سروده است:

ألا که نظم جهان در ید کفایت توست نهان اگرچه خدا را به لابه می خوانم

(همان: ۳۶۲)

پس عمر به او گفت: به تحقیق آن را دیدی. زیاد گفت:

و کنت امنی النفس منک ابن معمر أمائی ارجو ان یتم تمامها

- و از تو ای پسر معمر در دورنم آرزوهایی می کردم که امیدوارم تمامش کامل و محقق شود.

عمر گفت: خداوند آن‌ها را بر تو کامل و برآورده کند. زیاد در ادامه چنین سرود:

فلأک کالمجرى إلی رأس غایة یرجى سماء لم یصبه غمامها

(اصفهانى، ۱۴۱۲ ق، ج ۱۵: ۳۷۶-۳۷۷).

- پس مانند اقدام‌کننده‌ای نیستم که به رأس هدف‌اش جاری می‌شود و آسمانی را امید دارد که ابرش به آن نرسیده است.

عمر بن عبیدالله گفت: این چنین نیستی. پس حاجت‌ات را بخواه! زیاد گفت: شتری نیکو با بار سفرش، اسبی خوب با مسئول‌اش، کیسه‌ای پر از پول با حامل‌اش، جاریه‌ای با خادم‌اش، ظرف لباسی با غلام بچه‌ای که آن را حمل کند. پس عمر گفت: دستور دادیم به همه آنچه که خواستی و هر سال برای تو در نزد ما چنین پاداشی وجود دارد. در اشعار زیاد/عجم باب‌های شعری دوره اموی به‌خصوص مدح و هجا بسیار وجود دارد که نمونه‌ای را ذکر کردیم و تفحص بیشتر را به خوانندگان عزیز واگذار می‌کنیم.

نام‌آوران ایران در نظم و نثر دوره عباسی

قرن چهارم و اوایل قرن پنجم مهم‌ترین دوره ظهور نویسندگان و شاعران بزرگ ایرانی در ادب عربی می‌باشد. در ردیف نویسندگان و شاعران بزرگ پارسی‌زبان ایران که در این

دوره به سر بردند، گروه بزرگی از شاعران و نویسندگان و ادبا و مورخان که به عربی نظم و نثر داشته‌اند، در خدمت سلاطین با عزت و کرامت می‌زیستند و از آنان در این مدت آثار معروفی بر جای مانده است. بعضی از شعرا و نویسندگان فارسی در این دوره از جمله افرادی هستند که آثاری به زبان عربی دارند. مانند شهید بلخی و ابوعلی سینا و شمس المعالی قابوس و ابوالفتح بستی و دیگران و از آنجا که معمولاً وزراء از میان دبیران بزرگ که با علوم آشنایی کامل داشته‌اند انتخاب می‌شدند، نویسندگان بزرگی از ایران که به زبان و ادب عربی نظم و نثر داشته‌اند به وزارت رسیدند. باید اذعان کرد که وجود آنان در گسترش ادب عربی در ایران و گردآوردن ادبا و شعرا و نویسندگان عربی‌گوی در دربارها، و تشویق آنان بسیار مؤثر بوده است (صفا، ۱۳۸۵: ۱/۶۳۶).

شعر عربی در ایران این دوره به اندازه نثر عربی رواج داشت و کم‌تر فیلسوف یا ادیب و نویسنده‌ای است که در این دوره در ایران زندگی کرده باشد و دیوان شعر عربی نداشته یا ابیاتی از او نقل نشده باشد. در این دوره شاهد ظهور شعرائی هم‌چون علی بن عبدالعزیز جرجانی، طغرایی، ابوبکر خوارزمی، ابوالفرج بن هندو، ابوالحسن باخزری، ابوالفتح بستی و سایر شعرا و هم‌چنین ظهور نویسندگانی هم‌چون قابوس بن وشمگیر، ابونصر عتبی، ابن العمید، صاحب بن عباد، بدیع الزمان همدانی و دیگران هستیم که به معرفی نمونه‌ای از این ستارگان ادب می‌پردازیم.

ابوالفرج بن هندو

علی بن حسین بن هندو از کسانی است که در طب و فلسفه و ادبیات و شعر آگاهی و اطلاعاتی دارد، به صاحب بن عباد پیوست و صاحب او را مقرب خود ساخت. او یکی از کاتبان انشاء در دیوان عضد الدوله بویه‌ی گردید و بعد از او مدتی طولانی زندگی کرد تا این که در سال ۴۲۰ هجری در جرجان وفات کرد (ضیف، ۱۹۹۰م: ۶۰۶). ابن هندو دیوان شعری دارد که به دست ما نرسیده است. او در غزل اشعار زیادی دارد که نمونه‌ای را ذکر می‌کنیم:

تقول: لو کان عاشقا دنفاً اذن بدت صفره بخدیّه

- می‌گویی: اگر عاشقی سخت بود که در اثر عشق مریض شده بود، در این صورت زردی در گونه‌هایش آشکار می‌شد.

سعدی در این معنی می‌گوید:

رنگ و رویم غم دل پیش کسان می‌گوید فاش کرد آن که ز بیگانه همی بنهفتم

(خرمشاهی، ۱۳۸۳ ش: ۴۹۵)

و هاتف نیز می‌گوید:

گواهی دهد چهره زرد من که دردی بود بی دوا درد من

(هاتف اصفهانی، ۱۳۷۵ ش: ۱۳۶)

لا تنکریه فان صفرته غطت علیها دماء عینیه

(الثعالبی، ۱۴۰۳: ۳/۴۶۰)

- او را انکار نکن. همانا زردی او به این خاطر است که خون چشمانش بر آن (گونه‌هایش) فرو رفته است.

مسعود سعد سلمان گفته است:

عبر چشم‌اش گرفته سرخی لاله لاله رویش گرفته زردی عبر

(سعد سلمان، ۱۳۶۳ ش: ۲۶۰)

او در این ابیات برهان زیبایی آورده است و برای کسی که فلسفه خوانده است، طبیعی است که نیکو علت بیاورد. او در موضوعات مختلف شعری سیر کرده که از جمله آن‌ها شکایت (شکوی) می‌باشد. او اشعاری دارد که به وسیله آن از مقام‌اش در شهری شکایت می‌کند و چنین می‌سراید:

ضعت بأرض الرّیّ فی اهلها ضیاع حرف الرّاء فی اللثغة

- در میان مردم سرزمین ری ضایع شدم همانند ضایع شدن حرف راء در دهان کسی که لکنت زبان دارد.

صرت بها بعد بلوغ المنی یعجبنی أن أبلغ البلغة

(ضیف، ۱۹۹۰: ۶۰۸).

- بعد از رسیدن به آرزوها در آن طوری شدم که مرا شگفت زده می‌کرد، اینکه برسم به آنچه که برای برطرف کردن حاجت‌ام کفایت می‌کند. در همه آنچه که ذکر کردیم شاعریت *ابوالفرج بن هندو* و مهارت‌اش در سرودن شعر به‌خصوص در غزل و صورت‌ها و معانی تازه و ابتکاری دیده می‌شود.

ابوالفتح بستی

ابوالفتح علی بن الحسین بن عبدالعزیز البستی در بست نزدیکی سجستان به دنیا آمد و کتابت دیوان آنجا را عهده دار شد. سپس به بخارا منتقل شد و در آنجا در سال ۴۰۰ هجری وفات کرد. دیوان شعری دارد که مشهورترین اشعارش قصیده نونیه‌ای است که با این مطلع آغاز می‌شود:

زیادة المرء فی دنیاہ نقصان وربحه دون محض الخیرخسران

(الفاخوری، ۱۳۸۰: ۷۱۱)

او از ادبای بزرگ ایرانی در زمان خودش به شمار می‌آید و در دو زبان عربی و فارسی، کاتب و شاعر خوبی بود. امیر بست او را کاتب خویش ساخت. او شافعی مذهب بود و عقیده به اعتزال داشت. در غزل و خمر شعر سروده و در اشعارش از جناس، تشبیه و استعاره زیاد استفاده کرده به طوری که گویا هدف‌اش از سرودن شعر بکاربردن تشبیه یا استعاره یا طباق بوده نه خود شعر که نمونه‌ای از آن را در غزل زیر می‌بینیم:

و غزال کلّ من شبّه به بهلال او ببدن ظلمه

- او غزالی است که هر کس او را به هلال ماه یا ماه کامل تشبیه کند به او ستم کرده است.

فردوسی در این خصوص می‌گوید:

یکی دختری داشت خاقان چو ماه کجا ماه دارد دو زلف سیاه

(رجایی، ۱۳۶۰ ش: ۲۸۱)

مسعود سعد سلمان گفته است:

قمر مقابله با روی او نیارد کرد وگر کند همه کس عیب بر قمر گیرند

(خرمشاهی، ۱۳۸۳: ۴۴۳)

و در جای دیگر می‌گوید:

گل با وجود او چو گیاه است پیش گل مه پیش او چو ستاره است پیش ماه

(همان: ۵۳۹)

قال اذ قبّلت بالوهم فمه قد تعدّیت وأسرفت فمه

- هنگامی که در وهم و خیال دهان‌اش را بوسیدم گفت تعدی و اسراف کردی پس باز بایست.

حافظ در این معنی گوید:

به لابه گفتم‌اش ای ماه رخ چه باشد اگر به یک شکر ز تو دلخسته‌ای بیاساید

به خنده گفت که حافظ خدای را میسند که بوسه تو رخ ماه را بیالاید

(قزوینی و غنی، ۱۳۷۷ ش: ۱۶۴)

"مه" در آخر بیت دوم اسم فعل امر به معنای "اکفف" می‌باشد. روشن است که آن را آورده تا از آن جناسی تام بسازد و بر سرش حرف فاء آورده تا بین آن و کلمه فمه در آخر مصرع اول، جناس تشکیل شود. او در اشاعه این روش در بین شعرای ایرانی زمان‌اش و بعد از آن تأثیرگذار بود. *ابوالفتح* در شعرش برای بکارگیری اصطلاحات فقهی و طبی و فلسفی و ستاره‌شناسی و نحوی تصنع زیادی به خرج می‌داد. هم‌چنین حکم و امثال زیادی در دیوان او وجود دارد که *ثعالبی* یک فصل طولانی برای حکمت‌های بستی قرار داده است. این حکمت‌ها دلالت بر دورنگری و آگاهی وسیع او دارد و حق است که بگوئیم او شاعری است که نبوغی سرشار دارد که باعث شده شعرش را با معانی و صیغه‌های بدیعی بیاراید.

ابونواس

حسن بن هانی معروف به *ابونواس* در اهواز از بلاد خوزستان حدود سال ۷۶۲ م / ۱۴۵ هـ متولد شد. پدرش *هانی* جزو سپاهیان *مروان* آخرین خلیفه اموی بود. بعضی

گویند او ایرانی الاصل بوده، اما مادرش جلبان قطعاً ایرانی بوده است (الفاخوری، ۱۳۶۸ش: ۳۰۰).

ابونواس فرهنگ توصیف اطلال و دمن را خوش نداشته و از آن گریزان بود، بر عکس در میگساری و شادخواری نشانی از ایرانیان دارد. البته *شوقی ضیف* می‌گوید: «ما به *ابونواس* ظلم می‌کنیم اگر او را شعوبی بدانیم، زیرا او بر اطلال زیاد گریسته است و نیز می‌گوید علی‌رغم میل زیاد به باده‌گساری، خدا را می‌خواند و از معاد می‌ترساند» (ضیف، ۱۹۶۶م: ۲۳۷).

از نظر او باده اجل آدمی را تغییر می‌دهد و امید را در دل آدمی ایجاد می‌کند، از نظر *ادونیس*: «او شاعر گناه است زیرا شاعر آزادی است. آنجا که دروازه‌های آزادی برایش بسته است، گناه برای او مقدس می‌شود» (ادونیس، ۱۳۷۶ ش: ۴۴).

لهو و لعب در اشعار *ابونواس* در سه مورد از اغراض شعریش موج می‌زند: غزلیات، طردیات، خمریات.

در ادامه به ذکر ابیاتی از خمریات او می‌پردازیم و در ضمن به تطبیق آن‌ها با اشعار رودکی می‌پردازیم.

بررسی انواع شعر خمری رودکی و ابونواس

خمریات راهی برای فرار از غم‌ها و فرار به دوره جوانی است و صید لذت‌های بدست‌آمده در پی این مستی چنان که *ابونواس* می‌گوید:

بادر شبابک قبل الشیب والعار وحثث الكاس من بکر لابکار

(غنیمی هلال، ۱۹۶۶ م: ۱۷۲)

- جوانی‌ات را غنیمت بشمار و به آن بپرداز قبل از اینکه پیر و فرسوده شوی و جام را از جوانی سرکش نه سالخوردگی.

رودکی نیز به اغتنام فرصت فرامی‌خواند:

شاد زی با سیه چشمان شاد که جهان نیست جز فسانه و باد

زآمده شادمان بیايد بود وزگذشته نکرد باید یاد

(رودکی، ۱۳۸۲ ش: ۷۴)

ابونواس معتقد است که خمر هر اندوهی را زائل می‌کند و در شادی آفرینی تأثیر مضاعف دارد:

صفراء لا تنزل الاحزان ساحتها لو مستها حجر مسته سرآء

(العشماوی، ۱۹۸۰ م: ۲۲۸)

- این شراب زردرنگ است و غم و اندوه در ساحت‌اش فرود نمی‌آید. اگر سنگ آن را لمس کند، شادمان می‌گردد.

رودکی در خصوص غم زدائی آن می‌گوید:

تا بشکنی سپاه غمان بر دل آن به که می بیاری و بگساری

(رودکی، ۱۳۸۲: ۱۱۲)

و در مورد قدرت اعجاب‌انگیزش می‌گوید:

آهو به دشت اگر بخورد قطره‌ای از او غرنده شیر گردد و نیوشد از پلنگ

(همان: ۹۵)

و باز می‌گوید:

وآنکه به شادی یکی قدح بخورد زوی رنج نبیند از آن فراز و نه احزان

(همان: ۹۹)

ابونواس شراب را متاعی خاص می‌داند که هر کسی را لیاقت نوشیدن‌اش نیست بلکه آن ویژه بزرگ زادگان و ثروتمندان است:

دارت علی فتیة دان الزمان لهم فما یصیبهم الا بما شاؤوا

(ابونواس، ۱۴۲۲ ق: ۲۴۰)

- و آن در میان جوانانی گردانده می‌شود که روزگار در برابرشان کرنش کرده است و آنچه را آنان می‌خواهند اتفاق می‌افتد (بدون اذن آن‌ها کاری انجام نمی‌شود).

رودکی نیز می‌گوید:

اگر این می‌به ابر اندر به چنگال عقابستی از آن تا ناکسان هرگز نخورندی صوابستی

(رودکی، ۱۳۸۲: ۱۱۰)

ابونواس گلایه‌مند است که گاهی افرادی آن را می‌نوشند که استحقاق‌اش را ندارند:
والخمر قد یشربها معشر لیسوا، اذا عدوا، باکفائها

(ابونواس، ۱۴۴۲: ۵۳)

- و گاهی گروهی شراب را می‌نوشند که اگر حساب شوند، اهل و سزاوار آن نیستند.

ابونواس حتی از رنگ شراب هم غفلت نمی‌کند، شراب *ابونواس* همه رنگ‌ها را داراست از قرمز تیره تا زرد حتی آبی روشن در آن وجود دارد. *ابونواس* می‌گوید:
کاساً اذا انحدرت فی حلق شاربها اجدته حمرتها فی العین و الخد

(همان: ۲۶۷)

- این شراب سرخ فام وقتی در گلوی نوشنده‌اش سرازیر می‌شود؛ سرخی خود را به گونه و چشمان او می‌بخشد.

رودکی هم رنگ شراب را این‌گونه بیان می‌کند:

چند از او سرخ چون عقیق یمانی چند از او لعل چون نگین بدخشان

(رودکی، ۱۳۸۲: ۹۹)

ابونواس و رودکی شراب را به یاقوت و مرجان تشبیه می‌کنند و می‌گویند:

وحمرء کالیاقوت بت اشجعها وکادت بکفی فی الزجاجة تدمی

(غنیمی هلال، ۱۹۶۶: ۱۷۴)

چو بنشیند تمام و صافی گردد گونه یاقوت سرخ گیرد و مرجان

(رودکی، ۱۳۸۲: ۱۰۰)

ابونواس در این بیت می‌خواهد بگوید که شرابی که شاعر آن را می‌نوشد در اینجا مانند یاقوت، سرخ است و همان لحظه شاعر گمان می‌کند که شراب در یک شیشه از خون است، اما واقعاً خود شراب است که در جام به رنگ خون ظاهر شده است.

رودکی نیز در این بیت می‌گوید: زمانی که مرحله آخر درست کردن شراب به پایان رسید و آن شراب بعد از غلیان و جوشش زیاد، آرام گرفت شرابی به دست می‌آید که همانند یاقوت و مرجان، سرخ فام است.

نتیجه بحث

در خاتمه بحث به این نتیجه می‌رسیم که همواره فرهنگ‌ها بر یکدیگر تأثیر متقابل دارند. هر جا کرامت انسانی از سوی حاکمان و دولت‌مردان ارج نهاده شود، استعداد‌های بشری بروز و ظهور می‌کند. در حکومت ظالمانه اموی که هیچ نژادی را برتر از اعراب نمی‌دانستند، تولید علم و ادب کند شد. بر عکس در دوره عباسی که توجه زیادی به عنصر ایرانی شد، شاهد ظهور چهره‌های ادبی، علمی و مذهبی هستیم. مهم‌ترین مسأله در رشد و نبوغ افراد، حمایت دولت‌ها از آنان می‌باشد. اگر حاکمان جامعه اشتیاقی به علم و ادب نداشته باشند، نباید انتظار جامعه‌ای مترقی داشت. در چنین محیطی از استعدادها استفاده نمی‌شود و جامعه به سمت جمود می‌رود.

نکته دیگر درخشش استعداد ایرانی در سراسر تاریخ است؛ دنیا اعتراف می‌کند که ایرانیان دارای هوش و ذکاوت بالایی هستند. اگر در دوره عباسی شاهد درخشش استعدادها و تولید آثار علمی-ادبی و مذهبی هستیم، امروز هم می‌بینیم که استعداد‌های ایرانی در سراسر جهان می‌درخشند. بنابراین انتظار می‌رود با بهادادن به این استعدادها شاهد ظهور و بروز مشاهیر دیگری از ایران زمین در این سرزمین و سراسر زمین باشیم.

کتابنامه

کتاب فارسی

آذر شب، محمدعلی. ۱۳۷۵ش. **الأدب العربی وتاریخه (حتى نهاية العصر الاموی)**، تهران: سازمان سمت.

خرمشاهی، بهاء الدین. ۱۳۸۳ ش، **کلیات سعدی**، تهران: انتشارات دوستان.

رودکی، ابو عبدالله. ۱۳۸۲ ش، **دیوان**، به کوشش منوچهر علی پور، تهران: انتشارات تیرگان.

صفا، ذبیح الله. ۱۳۸۵ش، **تاریخ ادبیات در ایران**، تهران: انتشارات فردوس.

محمد بن بهاء الدین، شمس الدین (حافظ شیرازی). ۱۳۷۷ش، **دیوان**، تصحیح محمد قزوینی و قاسم غنی، تهران: انتشارات اقبال.

کتاب عربی

ابن هانی، حسن (ابونواس). ۱۴۲۲ ق، **دیوان**، شرح سلیم خلیل قهوه چی، بیروت: دارالکتب العلمیه.

اصفهانى، ابوالفرج. ۱۴۱۲هـ.ق، **الأغانى**، شرح دکتر یوسف الطویل، بیروت: دارالکتب العلمیه.

الثعالبی النیسابوری، ابومنصور عبدالملک. ۱۴۰۳ق، **یتیمه الدهر فی محاسن اهل العصر**، شرح و تحقیق دکتر مفید محمد قمیحه، بیروت: دارالکتب العلمیه.

سعد سلمان، مسعود. ۱۳۶۳ ش، **دیوان**، با مقدمه ناصر هیری، تهران: نشر گلفام.

سعید، علی احمد (ادونیس). ۱۳۷۶ ش، **پیش درآمدی بر شعر عربی**، ترجمه: کاظم برگ نیسی، تهران: انتشارات فکر روز.

ضیف، شوقی. ۱۹۶۶ م، **تاریخ الأدب العربی**، قاهره: دارالمعارف.

ضیف، شوقی. ۱۹۹۰م، **عصر الدول و الامارات (تاریخ الادب العربی)**، قاهره: دارالمعارف.

العشماوی، محمد زکی. ۱۹۸۰م، **موقف الشعر من الفن والحياة**، بی جا، دارالنهضة العربیه.

غنیمی هلال، محمد. ۱۹۹۶ م، **دراسات و نماذج**، قاهره: دارالنهضة مصر.

الفاخوری، حنا. ۱۳۶۸ش، **تاریخ ادبیات زبان عربی**، مترجم عبدالمحمد آیتی، تهران: انتشارات توس.

الفاخوری، حنا. ۱۳۸۰ش، **تاریخ الأدب العربی**، تهران: انتشارات توس.

کحاله، عمر رضا. ۱۹۹۳م، **معجم المؤلفین**، بیروت: مؤسسه الرساله.